

نامه

CL-100

Checked
1987

این بزرگی

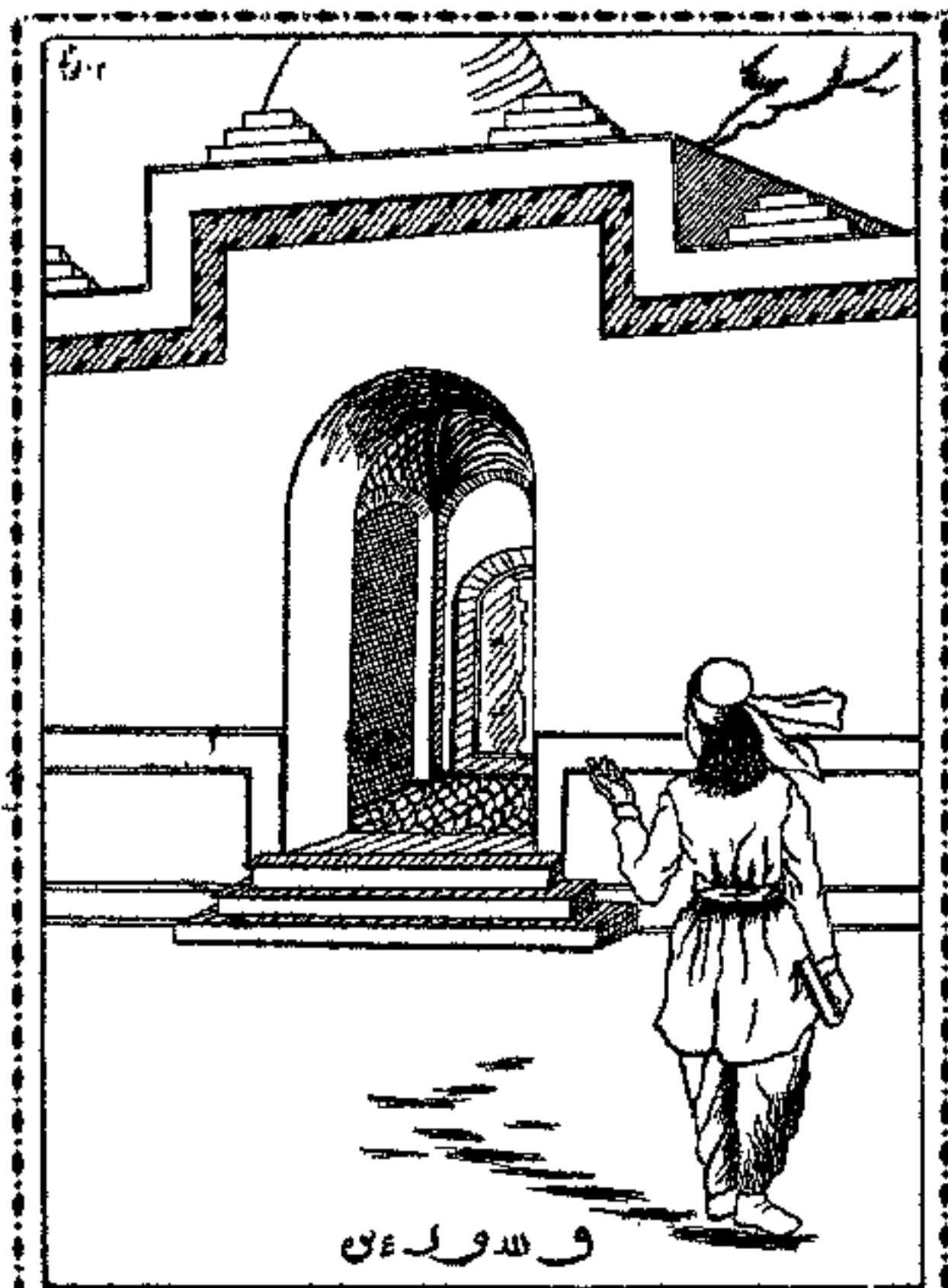


داوید پاریسی

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان

<http://dli.iit.ac.in/>

نامه خانده این سنیا



و نادرین

تن بر دم و دل بهادم ایلتجا بدرون

اثنین بزرگی

دادیه پارسی

فنگانی داد به

یکی از بزرگان دانشمندان ایران که کمی بیش از هزار و دویست سال پیش در راه دین نیاکان از سر و جان گذشت داد^(۱) پرسی بود که در بصره نزد عیسی نامی عباسی پایه دبیری داشت و آهلووی و تازی نیک میدانست و مینگاشت.

گویند روزی عیسی ویرا گفت که تو با این مایه

(۱) - دادیه را تازیان ابن المقفع گویند و نامه کلیده و دمه را او نیز از آهلووی بتازی درآورده و برخی نام او را روزبه نوشته اند.

که در زبان تازی داری بایستی مسلمان شوی و چون ناچار
و گرفتار بود پذیرفت و سخن بر آن شد تا روزی دیگر
پیش سران و پیشوایان تازی آئین بھی سوئی نهاد و راه
مسلمانی گزیند.

در شب آن روز دادبه در سرای عیسی مانند و چون
بر خوان نشستند بروش دیرینه بستایش یزدان پاک زمزمه
کردن گرفت. تازیان گفتندش که چگونه فردا مسلمان شدن
خواهی با آنکه اکنون بآئین پیشین زمزمه میکنی و اوستا
میخوانی. گفت از آنکه نمیخواهم شی بی دین سر بر بالین
نهم و بنخسبم.

باری دگر روز دادبه در برابر پیشوایان تازی ناچار
اسلامی گزید و چون از سرای عیسی بیرون شد در راه
گذارش پائشگاهی افتاد، ایستاد و سرود:

ای خانه دوست کر شدم از تو برون

با چشم پر از اشک و دلی پر از خون

سوگند بخاک درت ای خانه مهر^(۱)

تن بردم و دل نهادم اینجا بدرون

سالی چند برین بگذشت و میان برادر عیسی عبدالله و

برادرزاده اش منصور دومین خلیفه عباسی بر سر خلافت جنگی

سخت در پیوست و لشکریان ابو مسلم خراسانی بیاری منصور

کسان عبدالله را در هم شکستند و وی بصره گریخت تا شاید

برادرانش در میان افتند و با خلیفه بنیاد آشتی نهند .

چون منصور را آغاز کار بود و جنگ و ستیزه با خویشاوندان

خود نمیخواست باشتی تن در داد و کسان عبدالله از دائره

(۱) - زردشتیان آتشگاه را بر مهر یا در مهر گویند .

خواستند که بیمان نامه ای بتازی بنگارد و آنسان باشد که
خلیفه هیچگاه از آن سر پیچی نتواند و او چنانکه خواسته
بودند بنگاشت و همینکه بدست خلیفه رسید از شیوه آن سخت
در شکفت شد و بندگان را از نویسنده سامه و پردازنده نامه
پرسید و گفت هرگز تازی اینسان تازی نوشتن نیارد و سخن
پرداختن نتواند .

بندگان خلیفه را گفتند نزد عیسی جوانی پارسی است
که در جهان دبیری مانندش نیامده و سخنوری بشیوه اش سخن
نگفته و کسی جزوی ندانیم و نشناسیم که بتواند چنین خامه
بر نامه گذارد و بدین سان در گرفتار و کردار خود دلیر و بی باک باشد .
پس از چندیکه از پرتو نیغ ایرانیان فرمان منصور روان
گردید و دشمنانش در هر جا خوار و زبون گشتند نامه ای

پنهانی به سفیان شهربان بصره نوشت و فرمان داد که نویسنده
آن نامه را هر جا باشد بچنگ آرد و با آزار و شکنج از زندگیش
نومید سازد .

آورده اند که سفیان را با دادیه کینه دیرینه بود و هر
جائی که ویرا دیدی از بیم اینکه مبادا بر گفتار نا هنجارش
خرده‌ای گیرد دم بر بستنی و خاموش نشستی و چون فرمان کشتن
بدستش رسید بسی خرسند گردید و کسان فرستاد و شی بمهپانیش
خواند و دادیه بی آنکه از نهانش آگاه باشد پذیرفت و رفت
و همینکه بمهپان سرای اندر آمد نازیبان کردش گرفتند و اندامش
از هم بریدند و برابر چشمش در آتش سوزان انداختند و سوختند .
دو صد پاره کردند از کین نفس بخوب در کشیدند پیراهنش
دگر آتشی سخت افروختند همه پیکر پاک وی سوختند

نگر تا چه کردند این تازیان به ایران و دانشورانِ مهان
شهربان که بر تخت شاهی نشست به از اینش هرگز نیاید زدست
و شاید این پیش آمد جانگداز در یکصد و چهل و دو
هجری هنگامیکه دائیه را بیش از سی و شش از سالیان
زندگانی نگذشته بود روی داده است .

ذ. بهروز



دیباچه

داده گوید :

نیاکان ما در اندامی ^(۱) سترک^۱ و زیبا هوش و خردی
شایان داشتند . چون از ما نیرومندتر بودند و دراز تر میزیستند
کار و آزمایش جهان بهتر و بیشتر میکردند . یارسان پیشین
را پایهٔ دین و دانش آن از ما برتر و جهاندارانشانرا پایهٔ
کامرانی از ما فراهم تر بوده است .

هرگز دانش و فرهنگ خود از کس دریغ نمیداشتند
آنچه میدانستند و می یافتند مردم را می گفتند و میآموختند
و هم می نگاشتند و آیندگان را میگذاشتند . چه نامه های
گراںبهرائی که نوشتند و بسا اندرز های سودمندیکه بیادگاران

(۱) - سترک : قوی هیکل و دُرُشت .

نهادند و ما را از آزمایش دگر باره بی نیاز ساختند.

چندان در این راه و روش کوشش داشتند که اگر یکی

از ایشان چیزی دریافتی و یا بدوی از دانش رسیدی و در

بیابانی بودی از بیم آنکه مبادا از باد رود و آیندگان زان

آگه نگردند دریافته برسنگها نوشتی و تخم دانش در ویرانها

کشتی . براستی نیاکان را مهریان پدیرانی توان گفت که

همراه دربند و اندیشه فرزندان باشند و امروز سخنی شان

را اندوخته ای نهند و روند .

دانشمندان این زمان را درفش دانش و بزرگی آنکه

تابان^(۱) گردد که بروش نیاکان ما راهی یویند و زیباترین

سخنی که شیوایان کنونی را پسند افتد آن باشد که پاره ای

(۱) - تابان : جنیان .

از نامه های کهن خوانند چه کوئی با پیشینیان سخن میگویند
و از آنان می شنوند و از آن ره میروند با آنکه از نامه های
ایشان چندان نمانده و آنچه مانده هر سو پراکنده گشته و
پراکنده را شیرازه از هم گسسته است .

و نیز چون ژرف مینگریم می بینیم که نیاکان ما در آغاز
کاری گام نهادند که با نجامش نپر داختند و دری نکوبیدند که
بکام خود نه پیوستند . در ستایش یزدان پاک و رستگاری از
جهان و دانشهای گوناگون انسان بوده که چیزی فرو نهشته و
دیگران را پس از ایشان در هر در سخنی نازه و گفتاری نو
برجا نمانده است . هر آنچه پس از ایشان آورده اند ایشان
آورده و هر آن گفتی را که گفتن بایستی گفته اند .

بدانش و خرد و کیش آنچنان بودند

که گوی بیشی و پیشی زدند و بر بودند

هر آنچه در خور گفت است گفته اند ایشان

هر آن دریکه ز دانش بجاست بکشودند

بدانکه مرا در نگارش این نامه کامه آن باشد تا ترا
اندرزهایی آموزم که گرش نیاموزی روزگارت با تلخی بیاموزد .
پس زان پیش که خوی بدت در نهاد جای گیرد و چندانکه
کوشی رهائی از آن نیاری و پشیمان گردی سزد گوش هوش
فرا داده و آنچه نبشته آید کار بندی .

اگر پند خردمندان ز جان و دل نیاموزی

جهان آن پند با تلخی بیاموزد ترا روزی



گفتار نخستین

شاهی و بزرگی

اگر بفرشاهی و پایه بلند فرما روایی و بزرگی رسی
زنتهار تا خواهی از زمان کار و بار کاهی و به بزم و رامش
افزائی که این پایه را چندان آسودگی شاید که تاب و توان
تن ماند و پاید چه آنکه کار خود سوئی نهد و بخود پردازد
کردش انبوه شود و بستوه آید و خردمندان گفته اند آسایش
آن دارد که کار روزی بروزی نگذارد .

اگر در آغاز فرماندهی فرمانت نگفته روان گردد و گنجت
نخواستی و نجسته بچنگ آید و کارهایت بی کوشش و باینداری
انجام یابد زنتهار تا بدان فریفته و بازان شوی که از هر
فرمانده بویی نیازموده در دلها بینی و نسنجیده در دیده ها

بسنیدی افتد و هر کس ندانسته کاری نکامش انجام دهد و روزی
چند آرامشی پیدا باشد و بسی نگذرد که نهفته ها آشکارا شود
و رشته ها بگسلد و فرّ و پایه بر باد رود چه هر کاریکه
بر بنیادی سخت استوار نباشد سرنگون گردد و پرا کندگی
دارد .

زنهار تا به امید و یاری چاکرانی و نجیده و نا پایدار
آهنگ جنگ دشمنان کنی و بر سر کشان نازی و به انبوهی و
آراستگی آنان بالی و نازی که در این کردارت کسی را مانی
که بر شیر ژبانی ترسان و لرزان سوار آید تا دیگران را ترساند
و بزیر فرمان کشد .

زنهار که اگر از کسی یا چیزی آزوده و خشمین باشی
با دیگران شیوه ترش روئی و تند خوئی پیش گرفته پرستاران

را دشنام و ناسزا و بی‌گناهان را آزار و شکنج ناروا فرمائی
و یا اگر دمی سرخوش و شادان کردی کارها به ناآزمودگان
سپرده و ناسزایان را بنوازش نزدیک و سرافراز داری که
چون خشم و شادی برافتد و بخود آبی پشیمان کردی آنکه
که پشیمانیت سودی ندارد و نه بخشد.

زنهار تا سخن از اندازه بیش و کم گوئی که یکی سرشت
فرومایگان و دیگری آئین خود پسندان است و یا اینکه تند
خوی و رشکین و دروغزن و پیمان شکن باشی که فرمان
خواهشت را زر و زور از پی آید و هر جا خواهی روان دارد.
زنهار تا ستایش کسی در رو پذیری و خرسند شوی که
بدان ماند خود خویشان را می‌ستایی و اگر جهانیانت بدین
خوی شناسند هر یک به آهنگی از دری درون آیند و به نیرنگی

خود نمایند در پیش رو داد و مردیت را ستایند و بکام خود
رسند و در پشت سر بر مستی رایت خندند و خرده بگیرند .
زهار تا در پی آن باشی که همه مردم را از خود خرسند
سازی که کاری بس ترفند^(۱) است و کسی را از دست نیاید
زیرا که چگونه توان ناهنجاران را همراه و ستمکاران را امید
بخش و گمراهان را پی رو گردید پس باید جز خشنودی
خردمندان و آزادگان و هنرمندان و پدیده و روان نخواهی
و خود را در کشور از دیگران بی نیاز دانی .

زهار تا درباره دیده و دل گمانی نیک بری و خوبستن
در فرمان این دو گذاری از آنکه شه باید دیده و دل را به
نخستین شه باشد و این دو فرمان دارد .

(۱) - ترفند : محال .

زنهار تا با دلی شکسته و روانی افسرده بکاری از کارهای
جهان پردازی که دل شکسته را جز کاری پراکنده نیاید
و زبان و پریشانی بی پایان دارد و آرد .

زنهار تا دستوران و کارگزاران کشور و لشکر را چندان
بخود خوانی و نزدیک نمایی که با تو راه گستاخی پویند و
با آئسان خوار و زبون سازی که زیر دستان برایشان خیره
گشته خرده گیرند و فرمان نپذیرند .

اگر خواهی که همواره سر کثافت بترسند و سر بر آستان
دارند و همچا کران دلبنده و جانانه تیبارت را کوشند درسزای
گنه کاران و پاداش فرمان برداران هرگز سستی و شتاب مکن .
و باید از دوکس در کشور بترسی و چاره جوئی : یکی
آزاده گرسنه و دیگری فرومایه سیر .



از مستی فرّوزر و دانش و هنر و جاه و جوانی تا توانی
پرهیز که جز بادی از دیوانگی در سر نیارد سنگ و هنگ (۱)
مرد برد و دل و دیده و گوش و زبان بر تاشایسته گمارد .



(۱) - سنگ : اعتبار ، هنگ : و قار .

گفتار دومین

همدمی و بندگی خسروان و بزرگان

اگر شاهان و بزرگان را کار پرداز و همنشین آئی باید
هماره هوشیار و برد بار و آرام و راستکار باشی و بدان جاه
و پایه دمی فریفته و نازان نگر دی و هر آنکاهت بچشم
یکدنگی بنگرند بچشم خداوندیشان بنگر و هر چه برقر و پایه ات
افزایند به فروتنی افزا و هر روز و هر جائی را روشی در خور
و سزا پیش گیر و کاری بگذشته مسنج و بدریوزه چیزی نخواه .
زنهار تا کینه و آزرده گی زیشان در دل گیری که اگر
خوبشتم دار و فرزانه ای آنچه در دلت گذرد بر چهره ات
پیدا گردد و اگر خام و نادانی بزبان آید و اگر چهره و
زبان نهانت هویدا نسازد اندوهت در دل نماند و بی گمان با

کسی در میان آید و بنحسروان و سران رسد از تو رنجند و تیار
و چاکری دیرینه ات از یاد دهند و باشد که زان آزرده گی
سودی نبری و قر و سردر آن ره بر باد دهی .

باید همیشه بزرگان و سران خود را فرمان بردار و کار
گزار باشی و سر و جان در راهشان دریغ نداری و با این از
پذیرفتن فرمانهاییکه در کشتن و بستن و شکنج و آزرده دهند
خود داری کن که مردان فرمانهایی زین سان را سر دهند
و تن در نهند .

اگر با تو سخنی گویند گوش هوش فرا ده و نیک به
نیوش و بکاری پرداز و چیزی در دل میندیش و خود هرگز
سخنی جز در پی کاری و یا پاسخ گفتاری مگو و اگر گوئی با
شوخی و باوه اش عیامیز و در آن مشتاب که گر ترا مهین

پایه شیوائی باشد لغزی و زبون کردی و زبان بری و نیز از
گفتن آنچه به آوردنش فرمانت دهند و دچار سختی شوی پرهیز نما
و در پاسخ نکوهش دشمنان و خرده گیران آرام و شکمیا باش
و ستیزه و پرخاش سوئی نه که آهسته گفتار خویشان دارهواره
بر دشمنان چیره شود و نیرنگ بد خواهان بر هم زند .

اگر از کسی چیزی پرسند بی درنگ بیاسخ آن مپرداز
که زین پرسنده و شنونده را آزرده میسازی و بسی شرمندگی
دارد که یکی گوید از تو پرسیدند و دیگری سرآید ،
از آن پرس که پاسخ دهد بدین گفتار .

و اگر چیزی از همه پرسند تو نیازموده پیش آهنگ
دیگران مشو و همگان را آزرده و خشمگین مساز که اگر
پاسخ پرسش به ایشان گذاری توانی درپیش خود سخنی سنجیده

و پسندیده فراهم کنی و در هنگامیکه بد خواهانت نگران و دشمنانت خاموشند بگوئی و بر رای همسران خرده گیری و ناروایشان را باز نمائی .

بدانکه دستوران و بزرگان آستان شاهان را دشمنان کاری بی باک و خرده گیران سخن چین چالاک بسیار باشد زانرو که همه با ایشان سر همسری دارند و راه همچشمی پویند و پایه بلندشان را رشک و رسانه^(۱) برند و در برانداختن آنان نیرنگها ریزند و کوشش ها کنند . پس خردمند فرزانه باید خوی بد خواهان نیک داند و در برابر ایشان آئین راستی و درستی و هشیاری پیش گیرد و هرگز آزرده و افسرده نگردد که این روش همچشمان را بهترین خاری در چشم و خرده گیران را

(۱) - رسانه : حسرت .

سخت ترین بندی بر زبان و دهان باشد .

با هم نشینان و همدمان و راز بانان^(۱) شاهان و بزرگان

و دیگر چاکران و همالان همواره راه درستی پیش گیر و کسی

زیشان را آزرده ورنجیده مدار و بنزدیکی و جاهشان در درگاه

رشک مبر و دریغ مخور که گر ترا سزاواری و هنری باشد

که دیگران ندانند و ندارند روزی خوانند و گمارندت

و اگر کاری ندانی و هنری نداری از رشک و دریغ خود جز

زبان و تباهی نبری و پشیمان و اندوهگین گردی .

زنهار که خواهی شاهان و بزرگان را از همدمان و راز

بانان دیرینه دور کرده و دیگران بجای ایشان بگماری که

این کاری بس دشوار و پر آسیب باشد و باشد که نتوانی و

(۱) - رازبان : کسیکه سخن مردم بشاهان رساند .

نومید و پشیمان گردی چه هر کس را در جهان همدمی
یگانه است که سرشتش آزموده و خویش دانسته راز دلش
گوید و نهفته اش نماید و در بزم و باری تهی از بیگانه باوی
راه گستاخی بوید و منش بزرگی در نوردد چندانکه مهین فرزانگان
و دانشمندان کشور را در آن پایه راهی نباشد زیرا که همدم
یگانه آسایش جان است و آرام دل و بیگانه زندان آن و
آزار این .

هیچگاه بامید اینکه دیگرانت یار و همراهند و پایه و
مایه دانش و هنرت دانند داوری کسی از همالان بدرگاه سران
و بزرگان مبر و براسقی و یکدلی همکاران امیدوار و فریفته
مباش که بسیاری در روی کسی را ستایند و بر کرده و گفتارش
آفرین ها خوانند و خود را یار و همراهش شمارند و آنکه

که باید و بگواهشان خواند روی بتابند و از یاریش دوری
جویند و بسی باشد آنانکه زیشان چشم یاری داری در هنگام
داوری با تو از در ستیزه در آیند و به کینت برخیزند و اگر
با ایشانهم در آویزی همه را از خود آزرده سازی و اگر از
پیکارشان گریزی خود را شرمنده و زبون نمائی .

اگر آهنگ بندگی شاهان و بزرگان داری باید خود
آماده سازی تا ناروای شان را پذیری و ناسزای شان را گزاری
کارها بکام ایشان نه بدخواه خود کنی . رازی از ایشان نیوشی
و اگر پوشند نپرسی و اگر گویند نگوئی رای شان بیارائی
و سخن شان بپردازی تا خرسند شان سازی و به نهاد و نهانشان
دست بازی^(۱) .

(۱) - یازیدن : دراز کردن .

همچنین باید زشت ایشان را خرده نگیری و خود را
در زیبای شان انباز مشماری نیکی ها شان همیشه بزبان آری
و بدیهاشان هرگز در میان نگذاری کرامی آستان شان را چندان
که بیکانه باشد کرامی داری و خویش رانده را پیش تروی
بکارها از جان پردازی با آنکه نپایند و بیائی آنچه به نهند
و بیاد داری و آری اگر از یاد دهند . هرگز بکاری شان
انگیزختن نخواهی و اگر گمارندت بشتابی بگذشت شان خشنود
باشی و خشنودی شان از هر ره جوئی .

زین رو هر کس بکارهای شاهان و بزرگان آسان که
باید و شاید پردازد از آسایش دو گیتی بی بهره ماند و اگر
پردازد هر دو اش بر باد رود چه اگر ایشان را از چیزی
بیاگاهانی پر خاشند و اگر نیاگاهانی نه بخشند اگر راستی

گوئی شاید خشمت گیرند و اگر داستانی سرائی باشد که نپسندند
اگر هماره با ایشان باشی از کزندشان نیسانی و اگر رهایشان
کنی از شکنجشان نرهی اگر درکاری با ایشان رای زنی رانچند
و اگر بی آنان انجام دهی نپذیرند خرسندی شان رنج بیکران
دارد و خشم شان سرو جان را زیان .

پس اگر توانی در گاه آزمایش و سختی پایدار و هنگام
بندگی چابک و استوار باشی آموزی و چنان نمائی که میآموزندت
سپاسگذاری بی آنکه امیدی داری خواست شان هماره خواهی
و سودشان همیشه جوئی ستمشان را فروتن و خوار گردی
و خشم شان را دربار و سازگار باشی سزد که بندگی را کمر
بندی و اگر کار بستن آنچه گفته آمد توانی زنیار زنیار که
بدان گرائی و نزدیک شوی .

گفتار سومین

دوستی و دشمنی

از دوستان راستینه زرو جان و آشنایان بارو خوان و
جهانیان مهر و مردی و دشمنان داد و آزرم دریغ مدار .

بدانکه شادی و کامرانی در مهر و دوستی و پریشانی و
نومیدی در کین و دشمنی است پس تا توانی راهی جز مهر و دوستی
مپوی و آئین کین و دشمنی از نهاد بر انداز و در راه پیوند دوستانی
راستین جانانه بکوش که در گیتی بسی کمیابند و خردمند کسی را
در این یایه نپذیرد تا راستی و پیمان داریش چنانکه باید و شاید بیازماید
و بداند و چون دوستی چنین یافتی و گزیدی و دست یگانگیش دادی

باید از جانش گرامی تر داری چه وی در سختی هایت یاری کند
و خستگی هایت را درمان جوید و براه راست و کارهای پسندیدمات
رهبری فرماید .

زنهار که با نادان و دروغزن و ستمکار و زشت گفتار
دوست و هم‌نشین کردی که از نادان پدر و مادر گریزد و
دروغزن را زبان آئینهٔ نهان باشد و ستمکار کینه ات در دلها
جای دهد و زشت گفتار آبرو ریزد و رسوا سازد .

بدانکه درشتی و سختی با مردم مایهٔ کین و دشمنی گردد
و نرمی و سستی دوستان ناهنجار گردد فراز آرد و دوستی
ناهنجاران را زیان از کین دشمنان افزون تر باشد چه اگر
در دوستی شان بی‌ایمی زیان بینی و اگر بکسلی شرمندگی بری
و جهان‌نیانت در هر دو نکوهش کنند و پوزش نپذیرند .

باید پیوند دوستی با دوستان آسان استوار باشد که
بسیج روی و راهی نگسلد چندانکه زیشان ناروا بینی و
آزرده گردی زیرا که دوست همچون جامه نیست که هر دمش
خواهی بر کنی و بر کنی و اگر روزی يك یا دو با این و
آن پیوندی و بگسلی بنا پایداری و بد خوئی شناخته آئی و دیگر
کست استوان^(۱) نداند و به پیمان و دوستیت دل نه بندد .

ز نهار که دل دوستان در جائی بگفتی یا کاری هر چند
سنجیده و بسندیده باشد آزرده سازی که دل آزدن دوستی
دیرینه از یاد برد و پیمان کهن بر اندازد و آنکه بسازد و
بباید کم و شاید نباشد .

اگر دوستی را با دشمنی دیدی مرنج و خشم و رشك
بخود راه مده که اگر وی دوستی راستینه است از نهان

(۱) - استوان : معتد .

دشمن آگاهی باید و ترا از کزندش برهاند و اگر نباشد نشاید
از آمیزش کسان با یکدیگر دلگیر گردی و رشک و خشم بری .

اگر کسی را دوست باشی و بدوستیش خرسند و شادان
و خواهی که هرگز بیونندش نگسلد و مهرش بیاید با وی راه
کستاخی میوی و بسیار میاهیز که جهاتیان را سرشت نابکار
و نهاد ناهنجار است با آنکه زیشان پرهیزد آمیزند و از آنکه
آمیزد گریزند مگر کسی که آئین مردمی داند و دوست از
دشمن شناسد .

اگر دوستی ناگهانت خشمین در آید و درشتی کند و
زشت و ناسزا گوید و برا با مهر و خوشروئی پذیرد کن و
ناسزایش برآه شوخی و شیرینی انگار و پاسخش با نرمی و
خردمندی باز ده که آشفته و آزرده را هوش و هنگی نباشد

و چون بخود آید پشیمان شود و پوزشت خواهد .

اگر دوستی را بخت راژگون گردد و فرّ و پایه از دست رود باید یاس دوستی و آئین مردمی فراموش نکنی و با زر و جان بیاریش کمر بندی و بکوشی و اگر آن سان افتد که توانی چندانکه توانی از زبان بیک دریغ مدار که بسیاری هنگام سختی دریغ کنند .

اگر از دوستی و همنشینی زشتی دیدی و کرات آمد بگذر و به بخش و بزبان میاور و درشتی سوئی نه که گذشت و نرمی در هر کارت کامیاب گرداند و رشته دوستی بیش از پیش استوار دارد و هرگز پریشانی و پشیمانی ندارد .

با دوستان و آشنایان و نزدیکان جز به آئین فرهنگ و مردمی میامیز که مردم شوخ گستاخ را شکوه و ارجمندی

نباشد و نیز در هر گفت و سخن پیروزی بر یاران و همنشینان
بحوی و اگر در گفتاری بر کسی چیره شدی پیوسته بیاد
آوری آن مردان که خود یسندی و مهر پیروزی بسیاری را
بر آن دارد که هماره گذشته بیاد آرند و دل دوستان و آشنایان
آزرده سازند.

بدانکه برخی از دشمنان در پی نیستی ات کوشند و لختی
از دیدارت گریزند و پاره ای سر دوستیت دارند باید نهاد
هریک بشناسی و در برابرشان بی ترس و بیم پرهیز و هشجاری از
دست ندهی.

زنهار تا دشنام و ناسزا را که خوی فرومایگان است سان
و ساز جنگ با دشمنان سازی که زان زخمی کاری بر جان و تن
نرسد و از فرو نایه ایشان چیزی نکاهد.

پس اگر پیروزی بردشمنانت باید باید همیشه آماده و
هشیار باشی و بیش از نبرد ایشان چندانکه توانی در بهبودی
خوابشان کوشی که چون دشمن ترا بیدار و نیرومند و از هر
آلایشی رسته و پیراسته بیند روی بتابد و زبانش از خرده گیری
باز ماند و باشد ستیزه و کین سوئی نهد و راه دوستی پیش گیرد.



گفتار چهارمین

پند و اندرز های گوناگون

اگر دانشی آموزی نخست بن و پایه و سپس پیرایه آن
آموز که هر کس به پیرایه پردازد نومید گردد و آنکه بن و
پایه فرا گیرد کامیاب شود و بر پیرایه چیره آید .

بن دین و آئین آنکه از گفتار و کردار و پندار نیک
سر نقابی و از بزه کاری پرهیز کنی زان پس اگر خواستی
پیشه مؤبدی و دستوری پیش گیری و در راه پارسائی گام نهی .

بن دلیری آنکه اگر یاران بر دشمنان تازند و جنگند
اندیشد شکست در دل نیابد و آهنکت بیاید و نگاهد زان پس
اگر توانی نخست اسب در میدان تازی و در انجام به لشکرگاه
باز گردی .

بُن برهمن آنکه خواسته و کلای مردم از خداوندان آن
دریغ نداری زان پس اگر توانی بخششی بجا و دهشی باندازه
و سزا کنی .

بُن زندگانی آنکه جانانه کوشی تا از راهی شایسته و
روا دستگاہ آسودگی فراهم نمائی چندانکه زرت فراوان
و خواسته ات روز افزون باشد زیرا که توانگران در گیتی از
بی توایان نیاز مند ترند : یکی بنانی سیر شود و دیگری را با
گنجی آسایش نباشد و چون بنیاد زندگانی نیک استوار کردی
سزد که در پی دانش روی وزان بهره فراوان گیری .



اگر خواهی که همهٔ جهانیان دوست و گرامی دارند و به
پسندیدگی شناسند و همیشه در جاه و یابۀ خود بیانی و هرگز

افسرده و خوار نشوی و گت رشك ببرد و زبان به ستیزه و
نکوهش ات نکشاید پیوسته دانائی نادان نما و سخنوری خاموش
باش مگر اینکه اگر دم زنی بجا و اندازه روا باشد.

در هر بزم و انجمنی هماره دم از دانش و خرد مزین و
زین خوبی زشت سخت پرهیز که یا کسان بانو از در ستیزه
در آیند و آزرده ات نمایند و یا گذارند تا در گزارش^(۱) آنچه
گوئی فرومانی و شرمنده شوی و هر آنکو چیزی داند و هنری
دارد اگر آزر خود نمائی سوئی نهد شکید و نه شتابد زو بیرون
تراود و پنهان نماید و سر آمد پسندیدگی ها این و جز این
نباشد.

همانا پست ترین پایه بی شرمی و ناهنجاری آنست که کسی

(۱) - گزارش: شرح و تفسیر و عبارت.

گفته و کرده کسی را در رویش بخویشتن بندد و بدان نازد
و باین اگر کسی کرده و گفته ترا در رویت بخود بندد آئین
آزرم و مردمی از دست مده و به ستیزه اش برنجیز و از وی
بگذر و خاموش باش که دروغزن بی مایه درگفت خود فرو ماند
و بزودی رسوا شود.

هماره در گفتار و کردار خود هر جا و با هر کس روش
فروتنی پیش گیر و از فرومایگی و پستی اش باز شناس تا دیگرانت
از روی سزاواری پیش خوانند و برتر نشاند و بهترین مردم
کسی باشد که بر کجتران بزرگی نقر و شد و نزد مهنران بست
و زبون نگردد.

اگر کسی داستانی سراپد که تو دانی و شنیده ای بی درنگ
در گزارش آن باوی انباز مشو و نیکش به نیش و چنان

نما که ندانی تا گوینده از خود شرمنده و از تو آزرده نکرده .

اگر از کسی چیزی شنوی تا راستی و درستی آن بیک
ندانی در جای دیگر مگوی و از گفتن آنچه مردم را افسرده و
اندوهگین دارد و با بیم و هراس در دل اندازد دم فرو بند و
چون سخنی را باری يك یا دو گفتی و پسندیده آمد دگر باره
به گزارش آن پرداز که بسیار برا خوی پرگویی بر آن دارد
که چندان گویند و پردازند تا شنونده را بیدار کرده و
بستوه آرند .

در هیچ بزم و انجمنی نسنجیده و نیازموده زبان به تکویش
دین و آئین و باراه و روش مردمی یا تیره ای مکشای و برنامه های
جهانیان بویژه زنان خرده مگیر و خنده مکن که شاید زان
درون کسی از هم نشینان آزرده شده کینه ات در دل گیرد و

بی آنکه از بهائش آگاه باشی و خود آماده داری گذرندت رساند
و بسختیبت اندازد .

بدانکه زبان تیغ آخته‌ای را مانند که در برابر خرد و خشم
و کام و نادانی نهاده اند: اگر بیچنگ خرد افتد ترا باشد و اگر نه
دشمنان ترا .

هماره زشتی و نارسائی خویشان را آسان که باید
و شاید بیاد آر و بی افسوس و اندوه گذشته در برانداختن آنها
جانانه بکوش و هرگز کسی را برای آنچه خود نیز کرده‌ای
پیش و پیش از خویش سرزنش و نکوهش روا مدار .

اگر دوستی ناروایی کرده باشد و در جایی نکوهشش
کنند نسنجیده دامن یاری و ستیزه بر کمر هزن و با پرخاش
و درشتی یشتی اش مکن که باین روش هرگز سودیش نرسانی

و باشد خود به ابتزای و همدمستی وی آلوده و تنگین نمائی .

اگر ندانسته یا دانسته ناشایسته ای کرده ای که ترا تنگین دارد هرگز بزبانت میاور و مگو که اگر چنین و چنانم گویند چه شود و چه باشد از آنکه دشمنانت نگران و نیوشانند تا زشتیت از زبانت شنوند و هر جا برند و گویند و اگر کسی به دروغت زشتی بنهد و نکوهش کند میانده که فرزانه از ناشده نرنجد که آنچه شود گذرد و افسردگی را نشاید .

کتر کسی است که چیزی از دیگران پنهان میکرده و ناگهان در جائی بشنود و چهره اش دگرگون نشود و رنگ و خساره اش گواه گفتار خرده گیران نکردد و خویشتن دار زبیرك آن باشد که اگر شنود بهم اندر نیاید تا گوینده را شرمنده سازد و دروغزن نماید .



اگر خواهی کسی هرگز نیکیبت فراموش نکند و همیشه
سپاست گذارد یادی از آن میاور و در رویش مگوی که گر گوئی
دلش آزرده سازی و دل آزاری نیکی های دیرینه از یاد برد
و کینه ات در دلها جای دهد.

اگر دچار همسایه و همنشین و همدمی ناسزا گردی بی
اندوه و افسردگی شیوه شکیبائی پیش گیر که کارهای جهان
همواره یکسان نماند و هر تنگی و سختی را گشایش و آسایشی
آزیمی باشد و آید.

بدانکه خردمندان را شکیب در دل و ناهنجاران را
درتن است یکی در سختی ها چندان آرامی و بردباری کند
تا بر افسوس دشمنان پیروزش روزی شود و دیگری آن سان

سخت و گران باشد که از هر بند و شکنج و دشنامی توس و شرم
ببخود راه ندهد.

و نیز شکیب بردو گونه است یکی در آنچه بدان گرفتاری
و گزیری^(۱) نداری و دیگری در آنچه خواهی و بدست نیاری
و نخستین این دو سخت ترین است و خردمندان در آن
جز بردباری راهی نیویند و پایداری کنند تارهایی بایند.

کسی را در گیتی از که و مه و دوست و دشمن و خویش
و بیگانه ندیدم و ندانم که رشکش در نهاد نباشد و زین خوی
ناستوده و نجهها نبرده و نبرد و اگر ترا آسایش جان و آرام دل و
بناه از هر گزند و آسیبی باید باید سخت بکوشی و خویشتم
از چنگ این دیوزشتی رهائی دهی تا بتوانی با کسانی از خود

(۱) - گزیر : حاره .

برتر و بهتر آمیزی و از هر يك در جاه و پایه اش بهره فراوان
گیری و کامیاب کردی.

اگر کسی از مردمت برای فرّ و زر و بزرگی نیا ویدر
ستاید و گرامی دارد خرسند و فریفته مشو که فرّ و زر در گیتی
کسی را نپاید و جز فرومایه به نیا ویدر ننازد.

کسی را که خود راه یوزشت ننماید و یاریت نخواهد
و سخت ننیوشد یوزش میوی و یاری مجوی و سخن مگوی
مگر آنکه گرفتار آئی و ناچار باشی.

بدانکه ترس پیش آهنک مرگ است و آرزویك باد پای
نومیدی و هر آنکس از چیزی بنرسد و پا از اندازه پرهیز و
هشیاری بیرون نهد همان را سخت دچار و گرفتار آید.

زندهار به امید اینکه کسانت چست و چالاک و زبر دست
و سخنور شناسند نیازموده بکاری پردازی و یا نستجیده سخنی
گوئی و خویشان در گرداب سختی افکنی که آنچه از روی
شتاب و بی‌آهنکی شود و گفته آید زبان ویشیمانی دارد .

اگر با کسی در کاری رای زدی و بگفته وی کردی
و زبان بردی زبان ننگوهشش مگشای و مگویش که گر تو
نبودی و نکفتی نمیکردم و دچار سختی نمیشدم چه کار های
جهان را بنیاد سخت است و کسی رای خود را پایندان^(۱)
بودن نتواند .

و اگر کسی را راهی نمودی و اندرزی دادی و سود
فراوانش بچنگ افتاد بیاد میاور و امید سپاس مدار و نیز

(۱) - پایندان : ضامن .

چون کسی اندر زت نپذیرد و بکاری بردازد و زبان برد دلش
بسر زنش میازار و ازیند و اندرزی دگر باره دم بریند که
زبان و بشیمانیش چندانکه باید آزرده و افسرده کرده است.

اگر سستی و بی آهنکیت از کارهای جهان بستوه آرد
و ناچار کناره گیری و گوشه ای نشینی زنهار که آن از گذشت
و بزرگواری خویشتن پنداری چه زودی بشیمان و پریشان نه
در تنهایی خرمی یابی و نه به پایه نخستین بازگشتن توانی : یکی را
رانده و در دیگری فرو مانده کسانت سر زنش کنند و یارانت
چاره نسازند .

پس هر کس که خواهد بگوشه تنهایی و آسایش در آید
باید هنگامیکه کارش بکام و فرمانش روان و زر و جاهش روز
افزون است دست از جهان و زر و جاه آن بردارد تا ستایش

بزرگان و آزادگان را در خور و سزاوار کرده و پشیمانی
و رسانیه^(۱) دل و جانش را اندوهگین و فرسوده نماید.

بسی از نا بکاران را خوی چنین باشد که اگر کسی را
بکاری دیا در پایه ای سر گرم و خرم بینند از روی رشک
بوی نزدیک شوند و بشیوه پند و اندرز از کین سپهر و ناپایداری
کردون و بخت و از کون و سستی پیری و تلخی مرگ داستانها
سرایند و از گفت دیگران گاهی این جهان را نکوهش کنند
و هنگامی از آن جهان بیم و هراس در دل اندازند چندانکه
مرد را جان و دل فرسوده و آشفته کرده در کارش سست و
نومید و از فر و پایه اش گریزان و بیزار نمایند و بکام خویش
رسند.

(۱) - رسانیه : حسرت .

این بد سرشتان را نیک بشناس و زیشان دوری کن و
در هر پایه ای که باشی هرگز نومیدی و افسردگی بخود راه
مده و بخت و اختر و مهر و کین سپهر را اندیشه و افسانه دان
که خداوند پاک جهانی بر از نیکی و زیبایی کرده و تا کش
بد نداند بد نیاید و بزرگان گفته اند هر کس بر سازهای
جهان نواها سازد و با فراز و نشیب بسازد زان او گردد
و کام دلش دهد و تا باشد حزم زید و چون رود خندان باشد
و نامش به جاویدان بماند و هر آنکس جهان را نکوهش کند
و از بخت و اختر نالد و ترسد جان و تنش را قاب و توان
بکاهد و بکاری پرداختن نیارد و از اندوه سختی رهائی جستن
نتواند در زندگی دمی هزار بار بمیرد و چون بمیرد نیست شود
و یادی از خود نگذارد.



از دوستی و همنشینی زنان ناپسندیده هرجائی سخت
به پرهیز و با آنکه در کاین داری بساز و مهر و دل بستگی و برا
در خود روز افزون کن تا همیشه خانه ات آبادان و دلت شادان
باشد و هرگز ندیده و نیازموده مرزنی را چهره ای زیبا و
واندامی سیم آسا در کارگاه اندیشه منگار و در راه پیوندش
جان و تن مفرسای آب و آزر مودی مریز که شاید چون
بوی رسی بسی زشت رو و بد خویش یابی و پشیمان شوی که
بسیاری را در این ره گرفتار و پیریشان و خانمان ویران دیدم .

مرا دوست از جهان رسته ای بود که از همه جهانیاش
برتر و گرامی تر داشتمی چونکه آنچه در وی دیدم در کسی
نیافتم و اکنون نمونه ای از منشهای ستوده وی ترا میشمارم
تا بشنوی و جانانه بکوشی و چندانکه توانی فراگیری تا کامیاب

و کامران کردی .

بدانکه هرگز در بند شکم نبود پس چیز بکه نیافتی نخواستی

و اگر یافتی بسیاری نکردی .

هیچگاه فرمان شرم خود نمیبرد چه دامن بکارهای نذکین

آلوده نداشتی و آب آزر م خویش در آن ره فریختی .

همیشه لجام زبان در دست داشت از آنکه ندانسته نکفتی

و در آنچه دانستی ستیزه نکردی و با کسی در ستیزه همراه نشدی

و تا داوری دادار و گواهی پایدار نیافتی داوری نخواستی و تا

درمان در نزد کسی نجستی درد دل نمودی جز با دوستان

خردهمند رای نمیزد و از کسی پند و اندرز دریغ نمیداشت بیشتر

خاموش بود و اگر گفتی گوی بدی بردی .

همچنین کسی را سرزنش نکردی تا پوزشش نیک ندانستی

کینه دستان در دل نگرانی و در برابر دشمنان هشیاری از
دست ندادی و بی یاراب چیزی بخود روا نداشتی در
پیدا بستی سست و ناتوان نمودی و در روز رزم با شیر ژبان
پنجه زدی و شکستی نه بستوه میآمد و نه خشمگین میشد و نه
از کسی و از چیزی آزرده میگردد و نه از بخت و اختر و سختی
و تنگی مینالید و نومید میکشت



نمونه خوان و درستکار چاپ نامه - مهدی آگابانی

امرداد ماه ۱۳۱۱ باستانی

